

«بررسی رابطه میان ساختار قدرت در خانواده با رضامندی زناشویی زنان کارمند و خانه‌دار شهر تهران»

محبوبه ذوالفقارپور

کارشناس ارشد مشاوره

دکتر سیمین حسینیان

عضو هیأت علمی دانشگاه الزهرا

دکتر سیده منوره یزدی

عضو هیأت علمی دانشگاه الزهرا

چکیده

این پژوهش به بررسی رابطه میان ساختار قدرت در خانواده با رضامندی زناشویی بین زنان کارمند و خانه‌دار شهر تهران می‌پردازد. نمونه پژوهش شامل ۲۰۰ نفر زن (۱۰۰ نفر کارمند و ۱۰۰ نفر خانه‌دار) می‌باشد که به روش نمونه‌گیری خوشه‌ای تصادفی انتخاب شدند. ابزارهای مورد استفاده در این پژوهش عبارتند از: ۱- پرسشنامه ENRICE که برای بررسی رضامندی زناشویی بکار گرفته شد و ۲- پرسشنامه محقق ساخته ۴۱ سؤالی که ساختار قدرت در خانواده را اندازه‌گیری می‌کند.

در پژوهش حاضر اینگونه فرض شد که بین ساختار قدرت در خانواده با ۱- رضامندی زناشویی میان زنان، ۲- تحصیلات شوهر، ۳- تحصیلات زن، ۴- طول دوره زندگی زناشویی، ۵- درآمد شوهر، ۶- درآمد زن، ۷- مشارکت شوهر در کارهای منزل رابطه وجود دارد. همچنین فرض گردید که ساختار قدرت در خانواده در بین خانواده‌هایی که زن و شوهر هر دو شاغلند و خانواده‌هایی که در آن زن خانه‌دار می‌باشد، متفاوت است.

به‌منظور تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده از آمار توصیفی، تحلیل واریانس یکطرفه، آزمون تعقیبی شفه و ضریب همبستگی اسپیرمن و پیرسون استفاده شد. نتایج نشان داد بین ساختار قدرت در خانواده با رضامندی زناشویی زنان و همچنین تحصیلات شوهر رابطه وجود دارد. فرضیه دیگر پژوهش نیز مبنی بر تفاوت ساختار قدرت در خانواده‌هایی که زن و شوهر هر دو شاغلند و خانواده‌هایی که در آن زن خانه‌دار می‌باشد، مورد تأیید قرار گرفت.

مقدمه

خانواده این واحد به ظاهر کوچک اجتماعی از ارکان عمده و از نهادهای اصلی هر جامعه به شمار می‌رود. در واقع هر خانواده را باید خشت بنای جامعه محسوب کرد.

یکی از مفاهیم زندگی خانوادگی که از گذشته بدون پاسخ مانده این پیش فرض است که ساختار سلسله مراتب ضرورتاً چیز خوبی است. گرچه مدانز^۱ به نقل از کارلسون و همکاران^۲ (۱۳۷۸) مفید بودن سلسله مراتب یا مرتبه بندی را مورد تردید قرار داده است و سازمانهایی که عملکردشان در قالب یک هرم است را از ارزش و اعتبار زیادی برخوردار نمی‌بیند. ولی به اعتقاد هی‌لی^۳ (۱۳۷۷) اشخاصی که دارای گذشته و آینده مشترکند در رفتار خود نسبت به هم از شیوه‌های سازمان یافته تبعیت می‌کنند. سازمان یافته بودن یعنی تبعیت از شیوه‌های الگویافته و تکراری رفتار و قرار گرفتن در یک سلسله مراتب. گرچه باید وجود سلسله مراتب را پذیرفت، اما این بدان معنا نیست که باید به یک ساخت بخصوص یا یک سلسله مراتب خاص خانوادگی اکتفا کرد. همه جا سلسله مراتب ناعادلانه وجود دارد. یک طبقه اقتصادی حقوق طبقه دیگر را پامال می‌کند. زن در خانواده و محیط کار بخاطر مؤنث بودن در موضع وابستگی و فرمانبرداری نگه داشته شده است. این تبعیض در سلسله مراتب خانواده اثر زیانبخش خود را از سویی بر تربیت دختران و وضعیت آنها در یک مرتبه تابع و وابسته در یک دور جدید در منزل پدر و در منزل همسر به دلیل از دست دادن فرصتهای رشدی به واسطه روابط تبعیض آمیز باقی می‌گذارد و از سوی دیگر

1. Madanes

2. Carlson et al.

3. Haley

مرتبۀ مادون مادران در خانه و فقدان شخصیت و هویت مستقل و پویا در آنها موجب تربیت فرزندان ضعیف النفس وابسته و غیر خلاق می‌شود. در این خانواده‌ها که شکل سنتی خانواده ایرانی را تشکیل می‌دهد مردان در همه امور تصمیم می‌گیرند و کنترل و اداره امور منزل به عهده آنهاست و زنها فقط نقش تابعی در ارتباط با مردان دارند (صبور، ۱۳۷۸). نقش و وظایفی که هر یک از اعضای خانواده به عهده می‌گیرند در تقابل نزدیک با یکدیگر بوده و می‌تواند موجبات رشد و تعالی خانواده را فراهم کند. بسیاری از تعاملاتی که در طی انجام وظایف بین زوجین اتفاق می‌افتد شامل تصمیم‌گیری‌هایی روزانه و انجام تکلیف خانگی است.

تاورمینا^۱ (۱۹۷۸) براساس اینکه چه کسی تصمیمات اساسی و مهم را در خانواده می‌گیرد به سه الگو رسیده است:

۱- الگوی حاکمیت مرد

۲- الگوی حاکمیت زن

۳- الگوی مشارکتی بودن اخذ تصمیمات

پژوهش‌های بسیاری پیرامون الگوهای تصمیم‌گیری بین زوجین و پیامدهای آن انجام گرفته است. این پژوهش‌ها تأثیر ساختار قدرت خانواده را بر روی انسجام خانواده، کیفیت زندگی زناشویی و آسیب‌شناسی خانواده مورد تأکید قرار داده‌اند. (کلمن و استراس^۲ ۱۹۸۶، کافمن^۳، ۱۹۸۸؛ کرچلر^۴، ۱۹۸۹؛ باگاروزی^۵، ۱۹۹۰، هندورکر^۶، ۱۹۹۸، سو - کام تانگ^۷، ۱۹۹۹، سگرستانو^۸، ۱۹۹۹، زون کویک^۹، ۲۰۰۰).

1. Tavermina

2. Colmans and Straus

3. Kaufman

4. Kirchler

5. Bagarozzi

6. Handwerker

7. So - Kamtang

8. Segrestano

9. Zvonkovic

باتوجه به اینکه زن در خانواده نقش مهمی در انسجام و شکل گیری شخصیت افراد خانواده دارد و زمانی می تواند نقش خود را کاملتر انجام دهد که دارای رضامندی زناشویی بیشتر باشد، لذا ضرورت بررسی عوامل مؤثر بر رضایت زن در ازدواج لازم به نظر می رسد تا بتوان به کمک آن با ارائه راهکارهای جدید زمینه تداوم و انسجام بیش از پیش خانواده را مهیا ساخت.

فرضیات پژوهش

- ۱- بین ساختار قدرت در خانواده با رضامندی زناشویی زنان رابطه وجود دارد.
- ۲- بین ساختار قدرت در خانواده های زنان کارمند و خانه دار، تفاوت وجود دارد.
- ۳- بین ساختار قدرت در خانواده و تحصیلات شوهر رابطه وجود دارد.
- ۴- بین ساختار قدرت در خانواده و تحصیلات زن رابطه وجود دارد.
- ۵- بین ساختار قدرت در خانواده و طول دوره زندگی زناشویی رابطه وجود دارد.
- ۶- بین ساختار قدرت در خانواده و میزان درآمد زن رابطه وجود دارد.
- ۷- بین ساختار قدرت در خانواده و میزان درآمد شوهر رابطه وجود دارد.
- ۸- بین ساختار قدرت در خانواده و مشارکت شوهر در انجام وظایف خانگی رابطه وجود دارد.

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر توصیفی - همبستگی است. جامعه آماری این پژوهش عبارتند از کلیه زنان کارمند و خانه دار ساکن شهر تهران که حداقل ۲ واحد اکثر ۲۰

سال از زندگی مشترکشان گذشته باشد. با توجه به گستردگی جامعه آماری، گروه نمونه که شامل ۲۰۰ زن متأهل است (۱۰۰ زن کارمند و ۱۰۰ زن خانه‌دار) از طریق روش نمونه‌گیری خوشه‌ای تصادفی انتخاب گردید.

ابراز پژوهش

جهت ارزیابی رضامندی زناشویی از پرسشنامه رضامندی زناشویی ENRICH استفاده شد. این آزمون توسط اولسون، فرونیر و دراکمن^۱ (۱۹۸۹) ساخته شده است و برای ارزیابی زمینه‌های بالقوه مشکل‌زا یا شناسایی زمینه‌های قوت و پربارسازی رابطه زناشویی بکار می‌رود و دارای ۱۱۵ سؤال بسته می‌باشد. این محققین ضریب اعتبار پرسشنامه را ۹۲٪ گزارش کرده‌اند. در پژوهش حاضر از فرم ۷۴ سؤالی پرسشنامه که در ایران اعتباریابی شده و ضریب اعتبار آن ۹۵٪ به دست آمده استفاده شده است.

پرسشنامه ساختار قدرت در خانواده که یک پرسشنامه محقق ساخته می‌باشد و حاوی ۴۱ سؤال است برای بررسی ساختار قدرت در خانواده بکار رفته است. اعتبار پرسشنامه با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ، ۷۹٪ به دست آمده است. روایی پرسشنامه از نوع محتوایی است. به این معنی که سؤالات پرسشنامه توسط چند تن از متخصصین مشاوره خانواده مورد تأیید قرار گرفته است.

روش آماری

جهت تجزیه و تحلیل داده‌ها از روشهای آماری ضریب همبستگی پیرسون، اسپیرمن، تحلیل واریانس یکطرفه (ANOVA) و آزمون تعقیبی شفه استفاده شد.

1. Olson, Fournier and Druckman

یافته‌های پژوهشی

جدول ۱. ضرایب همبستگی بین خرده مقیاسهای آزمون رضامندی ENRICH و ساختار قدرت

در خانواده

ارتباط زناشویی	حل تعارض	نظارت مالی	فعالیت‌های مربوط به اوقات فراغت	ازدواج و بچه‌ها	بستگان و دوستان	نمره کل رضامندی زناشویی	مقیاسها ساختار قدرت در خانواده
۰.۳۴ ^{**}	۰.۲۸ ^{**}	۰	۰.۳۴ ^{**}	۰.۳۷ ^{**}	۰.۱۷ ^{**}	۰.۰۵۶ ^{**}	زنان کارمند و خانه‌دار

باتوجه به جدول ۱- مشاهده می‌کنیم که ضریب همبستگی بین کلیه خرده مقیاسهای رضامندی زناشویی (به جز مقیاس نظارت مالی) با ساختار قدرت در خانواده معنا دار و منفی می‌باشد. این ضرایب برای مقیاس بستگان و دوستان در سطح ۰/۰۵ و برای سایر مقیاسها در سطح ۰/۰۱ معنادار است. لذا می‌توان گفت با افزایش قدرت زن در خانواده رضامندی زناشویی وی در هر یک از مقیاسهای فوق کاهش می‌یابد.

(۲) بین رضامندی زناشویی کلی و ساختار قدرت در خانواده رابطه معنادار و منفی در سطح ۰/۰۱ وجود دارد. به عبارتی می‌توان گفت با افزایش قدرت زن در خانواده رضامندی زناشویی وی کاهش می‌یابد.

جدول ۲- تحلیل واریانس یکطرفه بین زنان کارمند و خانه‌دار در عامل ساختار قدرت در

خانواده

نسبت F	میانگین مجذورات M.S	مجموعه مجذورات S.S	درجه آزادی	شاخص آماری منابع تغییر
۷/۶۱۷ ^{**}	۰/۹۹۴	۰/۹۹۷	۱	بین گروهها
	۰/۱۳۱	۱۹/۰۵۹	۱۷۶	درون گروهها
		۲۰/۰۵۳	۱۷۷	مجموع

بررسی رابطه میان ساختار قدرت در خانواده با رضامندی زناشویی ...

از جدول بالا اینگونه استنباط می‌شود که F به دست آمده (۷/۶۱۷) از F جدول (۶/۳) در سطح ۰/۰۱ بزرگتر است. لذا می‌توان گفت بین دو گروه زنان کارمند و خانه‌دار در ساختار توزیع قدرت تفاوت معنادار وجود دارد.

جدول ۳. آزمون تعقیبی شفه بین زنان کارمند و خانه‌دار در عامل ساختار قدرت در خانواده

شاخص آماری گروهها	میانگین	کارمند	خانه دار
کارمند	۲/۸۱		
خانه دار	۲/۹۷	xx	

با استفاده از آزمون تعقیبی شفه مشخص گردید که میانگین نمرات ساختار قدرت در خانواده زنان خانه‌دار بالاتر از زنان کارمند می‌باشد.

جدول ۴. ضرایب همبستگی بین ساختار قدرت در خانواده و متغیرهای پژوهش

متغیرها	میزان تحصیلات شوهر	میزان تحصیلات زن	طور دوره زندگی زناشویی	میزان درآمد شوهر	میزان درآمد زن	مشارکت شوهر در انجام وظایف خانگی
ساختار قدرت در خانواده	-۱۷ ^x	۱۱	۰	۰	۰	۰

با اطلاعات جدول بالا می‌توان گفت که فقط بین میزان تحصیلات شوهر و ساختار قدرت در خانواده در سطح ۰/۰۵ همبستگی معنادار و منفی وجود دارد. یعنی با افزایش میزان تحصیلات شوهر قدرت زن در خانواده کاهش می‌یابد.

بحث و نتیجه گیری

یافته‌ها جدول ۱ نشان می‌دهد که بین رضامندی زناشویی با ساختار قدرت در خانواده همبستگی معناداری در سطح ۰/۰۱ وجود دارد. لذا با ۹۹٪ اطمینان می‌توان گفت که ساختار قدرت در خانواده بر رضامندی زناشویی زنان مؤثر است. به عبارتی با افزایش قدرت زن در خانواده رضامندی زناشویی وی کاهش می‌یابد. یافته‌های بالا با مطالعات اسزینواکس^۱ (۱۹۷۸)، گری لیتل^۲ (۱۹۸۲) که نشان دادند تسلط زن اثر منفی روی کیفیت رابطه زناشویی می‌گذارد هماهنگ است. ولی یافته‌های بین فران^۳ (۱۹۷۷)، دی لای^۴ (۱۹۷۹)، هوآ - لو^۵ (۱۹۸۶)، کاتز و بریگر^۶ (۱۹۸۸) رابین کلایر^۷ (۱۹۹۷)، با این نتایج مطابقت ندارد. ماشال^۸ (۱۹۸۵) و ساران تکس^۹ (۱۹۹۹) گزارش کردند که درجه رضامندی زناشویی زوجین با میزان نزدیکی ساختار قدرت زناشویی با ساختار قدرت ایده‌آل‌شان تغییر می‌کند و هرچه هماهنگی بین ساختار قدرت زناشویی با ایده‌آل‌هایشان بیشتر باشد، میزان رضامندی زوجین بیشتر است. از این اظهارات می‌توان نتیجه گرفت برخی از زوجین در روابط دموکراتیک احساس شادی دارند و برخی در روابط غیر دموکراتیک. در کشور ما زنان هنوز به نقش خود

1. Szinovacz

2. Gray-Little

3. Bean Frank

4- Delu

5. Hual - Lu

6. Katz and Briger

7. Rabin Clair

8. Mashal

9. Sarantakos

در زندگی زناشویی به صورت سنتی نگاه می کنند و ایده آل آنها این است که شوهر تصمیم گیرنده اصلی در زندگی زناشویی باشد و نقش انفعالی مرد در زندگی زناشویی مطابق ایده آل هایشان نیست، بنابراین با افزایش حاکمیت زن در خانواده، زنان احساس نارضایتی زناشویی خواهند کرد.

نتایج جدول ۲- نشان می دهد F محاسبه شده از F جدول در سطح ۰/۰۱ بزرگتر است.

بنابراین با ۹۹٪ اطمینان می توان گفت بین دو گروه زنان کارمند و خانه دار در عامل ساختار قدرت در خانواده تفاوت معنادار وجود دارد و با آزمون تعقیبی شفه مشخص شد که میانگین نمرات زنان خانه دار در عامل ساختار قدرت بالاتر از زنان کارمند است. این یافته ها نشان داد ورود زن به سیستم اقتصادی باعث افزایش قدرت او در خانواده نمی شود و حتی قدرت او را کاهش می دهد. می توان گفت زنان شاغل متحمل فشارهای روانی بیشتر نظیر انتظارات شغلی در مقابل انتظارات خانوادگی، تقسیم کارهای خانگی، تعارض و ابهام در نقشها می باشند. همچنین زنان شاغل نسبت به زنان خانه دار فرصت و انرژی کمتری برای رسیدگی به امور منزل و تصمیم گیریهای مربوط به امور خانواده دارند. به عبارتی آنها محل کار را جایگزین خانه کرده اند و همچنین به این دلیل که پذیرش مسئولیت تصمیم گیریهای خانه آنها را متحمل فشار بیشتر می کند، انجام تصمیم گیریها را به شوهران خود تفویض می کنند.

یافته های جدول ۴ نشان می دهد که تحصیلات شوهر با ساختار توزیع قدرت در خانواده در سطح ۰/۰۵ همبستگی معنادار و منفی دارد. لذا با ۹۵٪ اطمینان می توان

گفت با افزایش تحصیلات شوهر قدرت زن در خانواده کاهش می‌یابد. تحقیقات متعددی که در کشورهای مختلف صورت گرفته نتایج متفاوتی را نشان داده است. به‌عنوان مثال بلاد و ولف^۱ (۱۹۶۰)، کندل و لسر^۲ (۱۹۷۲) در آمریکا، میشل (۱۹۶۷) در فرانسه، لموس و لاپری^۳ (۱۹۶۹) در آلمان نشان دادند که قدرت شوهر با تحصیلات وی رابطه مثبت دارد. ولی تحقیقات سافیلیوس رتث چایلد^۴ (۱۹۶۷) در یونان، ماکس^۵ (۱۹۷۳) در ترکیه، بوریك^۶ (۱۹۶۷) در یوگسلاوی نشان دادند که افزایش تحصیلات شوهر موجب افزایش قدرت وی نمی‌گردد (به نقل از بار و همکاران^۷ (۱۹۷۹)). این تحقیقات بر اساس تئوری منابع صورت گرفته است. طبق این تئوری هر چه منابعی که شخص در اختیار دارد، بیشتر باشد وی از قدرت بالاتری برخوردار است. ولی نتایج متناقض از تحقیقات فوق نشان داد که می‌توان براساس تئوری منابع هنجاری این یافته‌ها را تبیین کرد. بدین صورت که منابع را باید در زمینه فرهنگی هر جامعه مورد ملاحظه قرار داد. در کشور ما چون تحصیلات به‌عنوان یک منبع با ارزش تلقی می‌شود. در نتیجه وقتی شوهری تحصیلات بالاتری داشته باشد از قدرت بیشتری برخوردار است و قدرت زن در خانواده کاهش می‌یابد. و همانطور که ویلیام گود^۸ (به‌نقل از ریتزر، ۱۳۷۴) می‌گوید یک مرد تحصیل کرده به‌عنوان یک فرد متخصص که مقدم و ارجح است به حساب می‌آید، نه به‌عنوان رئیس یا یک مرد، معهدا ارجحیت با اوست.

1. Blood and Wolfe

2. Kandel and Lesser

3. Lamouse and Lapri

4. Safilios - Uothschild

5. Max

6. Buric

7. Barr et al.

8. Good

نتایج جدول ۴، همچنین نشان داد که همبستگی معناداری بین ساختار قدرت در خانواده و تحصیلات زن وجود ندارد، به عبارتی با افزایش تحصیلات زن تغییری در ساختار خانواده رخ نمی‌دهد. این رابطه را شاید بتوان این گونه تفسیر کرد که با وجود دگرگونی‌هایی که در جامعه ایرانی رخ داده ولی سنت‌های مردسالاری هنوز هم در خانواده‌ها، حتی خانواده‌های مدرن و تحصیل کرده ریشه دارد و با وجود تغییرات در جامعه، خانواده‌ها هنوز الگوهای قبلی را حفظ کرده‌اند. هم زن و هم شوهر گرایش دارند که شوهر را در نقش فرد مسلط ببینند. بنابراین حتی با افزایش تحصیلات زن، به دلیل این هنجارهای فرهنگی، افزایش در قدرت زن مشاهده نمی‌کنیم.

یافته دیگر جدول ۴، همبستگی معناداری بین ساختار قدرت در خانواده و طول دوره زندگی زناشویی نشان نداد. این نتایج با تحقیقات قبلی در خارج کشور متناقض است. بلاد وولف (۱۹۶۰) و هیل^۱ (۱۹۶۵) نشان دادند که قدرت زن در طول چرخه زندگی زناشویی رو به افزایش می‌گذارد (به نقل از بار و همکاران، ۱۹۷۹). این نتایج را اینگونه می‌توان استنباط کرد که باورهای درونی شده زن و مرد که مبتنی بر نقش‌های جنسیتی سنتی است در طول دوره زندگی زناشویی تغییری نمی‌کند و همچنین زوجین در طول چرخه زندگی خود به یک توافق برسر روابط قدرت می‌رسند و نقش‌های خود را برای جلوگیری از تضاد و تعارض که حاصل تنازع قدرت بین آنهاست، آنگونه که هست می‌پذیرند. تابوت‌اند وظایف جدیدی که در دوره‌های مختلف زندگی زناشویی با آن روبرو می‌شوند انجام دهند.

1. Hill

باملاحظه دیگر نتایج دیگر جدول ۴ متوجه می‌شویم بین دو متغیر ساختار قدرت در خانواده و میزان درآمد زن نیز همبستگی معناداری وجود ندارد. در واقع با افزایش درآمد زن تغییری در ساختار قدرت در خانواده رخ نمی‌دهد. مطالعات سنترز و همکاران^۱ (۱۹۷۱) در آمریکا و سافیلیوس - رتث چایلد (۱۹۶۹) در یونان و تیکنور (۱۹۹۹) نشان داد که ورود زن به سیستم اقتصادی هیچ تأثیری بر قدرت او ندارد. می‌توان گفت روابط قدرت زناشویی بیشتر با جنسیت در ارتباط تنگاتنگ است تا با درآمد هر یک از زوجین.

یافته دیگر جدول نشان داد که بین دو متغیر ساختار قدرت در خانواده و درآمد شوهر همبستگی معناداری وجود ندارد. به عبارتی با افزایش درآمد شوهر تغییر در ساختار قدرت در خانواده رخ نمی‌دهد. تحقیقات متعددی که در کشورهای مختلف انجام گرفته نتایج متناقضی را نشان داده است. به عنوان مثال بلاد و ولف (۱۹۶۰)، کندل ولسر (۱۹۷۹) در آمریکا، میشل (۱۹۶۷) در فرانسه، لاموس و لاپری (۱۹۶۹) در آلمان نشان دادند که قدرت شوهر با منابع اقتصادی وی رابطه مثبت دارد. ولی مطالعات محققین دیگر در کشورهای کمتر توسعه یافته نظیر مطالعات ماکس (۱۹۷۳) در ترکیه، بوریگ (۱۹۶۷) در یوگسلاوی و سافیلیوس رتث چایلد (۱۹۶۹) در یونان آشکار کرد افزایش منابع اقتصادی شوهر موجب افزایش قدرت وی نمی‌گردد. (به نقل از بار و همکاران ۱۹۷۹). نتایج تحقیق حاضر نیز با این یافته‌ها هماهنگ است.

1. Centers, et al.

مطابق یافته ها همبستگی معناداری بین دو متغیر ساختار قدرت در خانواده و مشارکت شوهر در امور منزل مشاهده نشد. به عبارتی با افزایش قدرت زن در خانواده مشارکت شوهر در امور منزل افزایش پیدا نمی کند.

باتوجه به اینکه نگرش به نقشهای جنسیتی، سنتی است، از زن انتظار می رود که سهم بیشتری از کارهای خانگی را به عهده بگیرد و حتی خود زنان در مقابل قبول کمک شوهر در کارهایی که مغایر با جنسیت اوست مقاومت می کنند.

این نتایج همسو با تحقیقات کلتران (۲۰۰۰) و الستون (به نقل از گیدنز، ۱۳۷۶) می باشد که نشان دادند حتی زنانی که دارای مشاغلی با حقوق خوب و منزلت بالا هستند، هنوز تا اندازه زیادی در خانه شان اصولاً به عنوان زن خانه دار و مادر در نظر گرفته می شوند.

رهنمودهای تحقیق

۱- باتوجه به اینکه نتایج نشان داد رضامندی زناشویی زنان با افزایش قدرت تصمیم گیری آنها کاهش می یابد. تغییر در تصورات ایشان از نقششان در خانواده ضروری به نظر می رسد.

۲- برای اینکه خانواده ها دموکراتیک تر شوند تغییر در شناخت مردان از اهمیت نقش همسر در تصمیم گیریهای خانواده ضروری است.

۳- دموکراتیک تر شدن خانواده یک فرایند است و به زمان تشکیل خانواده بر نمی گردد. در این میان خانواده اصلی، آموزش و پرورش و رسانه های جمعی نقش اساسی در دموکراتیک یا استبدادی شدن خانواده های فعلی دارند. بنابراین برای تغییر

تصورات زنان از نقش خود و تصور مردان از نقش زنان، باید این نهادها گام اساسی را بردارند.

۴- حوزه‌های قدرت زن و مرد در خانواده مشخص گردد. اگر زوجین یک شناخت صحیح از حوزه‌هایی که «قلمرو و حوزه قدرت زن و مرد» نامیده شده داشته باشند، تعادل تصمیم‌گیری در خانواده کمتر بهم می‌خورد.

۵- از آنجا که زنان با وارد شدن به دنیای کار باعث می‌شوند که مردان به تنهایی بار سنگین کسب درآمد و نان آوری خانواده را به دوش نکنند، بنابراین مشارکت مردان در وظایف خانگی نیز مطلوب است. برای این کار تغییر در نگرش جامعه به کارهای خانگی به عنوان امری سخیف و این موضوع که وظایف خانه، مسؤولیت و وظیفه زن می‌باشد، ضروری به نظر می‌رسد. همچنین در این بین رسانه‌های جمعی و آموزش و پرورش می‌توانند نقش مؤثری داشته باشند.

۶- دین اسلام درباره مشارکت زن و مرد نکات زیادی دارد که باید از آنها برای تقویت و استحکام هرچه دموکراتیک تر شدن خانواده‌ها استفاده گردد.

منابع

- ثنایی، ب. (۱۳۷۹). *مقیاس‌های سنجش خانواده و ازدواج*. انتشارات. تهران: بعثت.
- ریتر، ج. (۱۳۷۴). *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه م. ثلاثی. انتشارات علمی نشر فرهنگ معاصر
- صبور، ح. (۱۳۷۸). *بررسی ساختار قدرت در خانواده*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی. دانشکده علوم اجتماعی

کارلسون، ج؛ ا، لن؛ لويس، ج. (۱۳۷۸). خانواده درمانی (تضمین و درمان کارآمد).

ترجمه ش. نوایی نژاد. انتشارات سازمان اولیاء و مربیان. چاپ اول

گیدنز، آ. (۱۳۷۶). جامعه شناسی، ترجمه، منوچهر صبوری. نشرنی. چاپ سوم

هی‌لی، ج. (۱۳۷۷). روان درمانی خانواده. ترجمه ب. ثنایی. انتشارات امیرکبیر

Bagarozzi, D. (1990). Marital power discrepancies and symptom development in spouses. *Journal of Marital Therapy*, 8, (1), 51-64.

Bean, F. (1977). Familism and marital satisfaction among Mexican American, *Journal of Marriage and the Family*, 39 (4), 759-767.

Burr & Hill and Nye. (1979). *Contemporary theories about the family*. New York: Free Press.

Camp, P. and Lawrence, G. (1997). Locus of control and marital satisfaction in long-term, *Journal of Families in Society*, 78 (6), 624-631.

Coleman, D. and Straus, M. (1986). Marital power, conflict and violence in a nationality representative sample of American couples, *Journal of Violence and Victims*, 1(2), 141-156.

Coltran, S. (2000). Research on household labor: Modeling and measuring the social embeddedness of routine family work, *Journal of Marriage and the Family*, 62(4), 208-260

Dehl, C. and Robert, W. (1998). Sex difference in prospective associations between marital quality and depressed mood, *Journal of Marriage and the Family*, 60 (4), 1002-1011

De Lu, L. (1979). Family power structure in China, *Journal of Sociology of the Family*, 9(1), 123-131

Gray, Little. (1982). Marital quality and power processes among black couples, *Journal of Marriage and the Family*, 44 (3), 633-646

Handwerker, P. (1998). why Violence: Human organization. *Journal of Humon Organization*, 57(2), 200-208

Hua, Lu. (1986). *Social determinatis of marital happiness among the Chinese women*. International sociological Association (ISA).

Katz and Briger. (1988). Modernity and the quality of marriage in Israel: *Journal of Comparative Family Studies*, 19(3), 371- 380

- Kaufman, C. (1988). Relationship between marital power and symptom of stress among husband and wives: *Journal of Wisconsin Sociologist*, 25 (1), 35-44
- Kirchler, E. (1989). Every day life experiences at home. *Journal of Family Psychology*, 2(3), 311-336
- Ray, A. (1988). Marital satisfaction in dual-career couples. *Journal of Independent Social Work*, 3(1), 39-55
- Roberts, L. (2000). Fire and ice in marital communication. *Journal of Marriage and the Family*, 62(3), 693-708
- Sagrestano, L. (1999). Perceive power and physical violence in marital conflict, *Journal of Social Issues*, 55(1), 65-79
- Sarantakos, S. (2000). Marital power and quality of marriage. *Australian Socil Work*, 53(1), 43-50
- Sarantakos, S. (1999). Anatomy of marital power. *Australian Social Work Issues*. P. 149-155
- Tavermina, J. (1978). Power relationships in families: A social exchang perspective. *Journal of Family Process*. Vol. 7, p. 423-435
- So-kumtang. (1999). Marital power and aggression in a community sample Hong Kong Chinese families, *Journal of Interpersonal Violence*. 14(6). 586-603
- Tichenor, V. (1999). Status and income as gendered resource the case of marital power. *Journal of Marriage and the Family*. 61 (3), 638-650
- Zvonkovic, M. (2000). Change in housework aftermath: A panel analysis. *Journal of Marriage and the Family*. 62(1), 78-93